

کالبدشکافی قدرت از دیدگاه ماکیاول

محسن هجری

□ هنر ماکیاول در آن است که قواعد فرمانروایی و فرمانبرداری را که بسیاری از سیاستمداران علی‌رغم به‌کار بستن، از طرح علنی تئوری آن احساس شرمندگی می‌کنند، به‌وضوح طرح می‌نماید و در واقع شفاف‌کننده سیر ضمیر طالبان قدرت است.

کشیده‌اند و بدین جهت از شهریار جدید توقع بسیار دارند. در مقابل شهریار نوبنیاد نیز در تلاش است که مردم را مهار کرده و آن‌ها را مطیع گرداند. بر این اساس شورش‌های بسیار شکل می‌گیرد که سرکوب آن‌ها دشوار می‌نماید، به‌ویژه آن که او با قدرتمندان محلی و قومی روبرو می‌باشد.

او در فصل پنجم کتاب شهریار، فتح یک سرزمین را در گرو آن می‌داند که اداره امور به کسانی سپرده شود که مقبول همان مردم هستند. او چنین قاعده‌ای را در کشورگشایی پادشاهان صادق می‌بیند. بدین‌جهت او معتقد است که شهریار بعد از فتح یک سرزمین می‌باید گروهی را بر سر کار بگمارد که رابطه‌ای دوستانه با مردم همان سرزمین داشته باشد.

ماکیاویل در فصل ششم کتاب این نکته را طرح می‌کند که شهریار نوبنیادی که از میان عوام به سلطنت رسیده باشد، با دشواری‌های بسیاری روبرو است و می‌باید بسیار هنرمندانه به اداره امور بپردازد. دشواری کار او در پی‌ریزی راه و رسم‌های جدیدی است که ایمنی دولت نوبنیاد به آن وابسته است و باید در نظر داشت که کاری دشوارتر و خطرناکتر از بنیان‌گذاری نظم جدید نیست، چرا که تمامی برخورداران از نظم کهن را دشمن خویش خواهد ساخت. از سوی دیگر به‌دلیل دیرباوری بشر، حتی دوستداران شهریار نوبنیاد با جدیت تمام از او حمایت نخواهند کرد. از این رو دشمنان چون فرصتی پیدا کنند، یورش سخت بر او خواهند کرد. بدین‌جهت بنیانگذاران نظم جدید یا باید به دامن دیگران بپاییزند یا آن‌که به خود تکیه کنند و حتی به زور متوسل شوند که راه دوم، کامیابی بیشتری در پی دارد، چرا که طبع مردم همواره به یک رنگ نمی‌ماند. آنان را به آسانی می‌توان به‌سویی کشید، ولی حفظ آن‌ها در مواضع جدید بسیار دشوار است. از این رو باید چنان کرد که هرگاه ایمان آن‌ها سست گردید، به زور تقویت شود!

ماکیاویل در فصل هفتم در باب شهریاری که یک شبه به این مقام می‌رسد، می‌گوید: حکومت‌هایی که یک شبه برپا شوند، همچون هر آن چیزی که در طبیعت شتابان برآید و رشد کند، تنه و ریشه استواری ندارند و به نخستین تندباد کنده شوند، مگر آن‌که شهریار نوبنیاد هنرمندانه به لوازم و اسباب قدرت توجه کند. او برای آن‌که خود را از دشمنان در امان نگاه دارد و دوستانی بدست آورد، می‌باید در میان مردم هم مهر برانگیزد و هم ترس، تا سرکشان را وادار به تبعیت کند و نباید بپندارد که مردان بزرگ با دل‌جویی او آزارهای دیرینه را از یاد می‌برند.

ماکیاویل در فصل هشتم در باب آنان که با تبهکاری (۳) به شهریاری می‌رسند می‌گوید: آگاتوکلس سیسیلی (۴) که از پایگاهی پست به پادشاهی سیل سیراکوز رسید، فرزند یک کوزه‌گر بود که فرازونشیب‌های بسیاری از زندگی خود را به تبهکاری گذراند. با این حال او در تبهکاری خود چنان با قوه و قدرت عمل می‌کرد که چون به صف سپاهیان پیوست، به‌زودی مقبول دیگران شد و مدارج ترقی را یکی پس از دیگری طی کرد. تا آن‌که درصدد بر آمد با اعمال زور، مقام شهریاری را از آن خود کند. او برای عملی نمودن

شهریار (۱) اثر نیکولو ماکیاوولی (۲) دارای خصوصیتی است که بی‌گمان آن را در عرصه اندیشه سیاسی ممتاز می‌کند. برخی بر این اعتقادند که در این اثر برخلاف آنچه پنداشته می‌شود، ماکیاویل در صدد تطهیر روش‌های مزورانه حکومتی نیست، بلکه او در گزارشی تحلیلی‌گونه از تاریخ حکمرانی شهریاران، قواعدی را که آن‌ها برای تثبیت موقعیت خویش به‌کار می‌بستند، مورد ارزیابی قرار می‌دهد و در واقع ماهیت واقعی قدرت را عیان می‌کند. زبان گزنده ماکیاویل و سبک جسورانه او در پرداخت موضوعات سیاسی - اجتماعی، از همان آغاز موجب شد که توسط کاتولیک‌ها مورد انتقادهای شدیدی قرار گیرد و متهم به بی‌اخلاقی شود. اصطلاح "ماکیاولیسم" نیز که اکنون به صورت یک برچسب منفی سیاسی و اخلاقی کاربرد دارد، در آغاز به‌وسیله فرانسوی‌هایی ابداع شد که از حاکمیت دست‌نشانندگان دولت ایتالیا در قرن شانزدهم (موطن ماکیاویل) به جان آمده بودند.

در دانشنامه بریتانیکا درباره ماکیاویل، گفته می‌شود که اگر چه براساس متون ارایه شده از سوی ماکیاویل او را مردی سنگدل و بی‌اعتنا به اخلاق تلقی کرده‌اند، اما با این حال در نوشته‌های او کمتر مبحثی است که حکایت از پرشوری، گشاده‌دستی و ایمان او نداشته باشد. هم‌چنان که خود ماکیاویل در دو مصراع شعر، وضعیت خود را چنین تشریح می‌کند: می‌خندم اما نه از درون / می‌سوزم، اما نه از بیرون. در عرصه فلسفه سیاسی، کتاب شهریار می‌تواند این ادعا را داشته باشد که در کالبدشکافی قدرت از هیچ چیز فروگذار نکرده است. در این اثر، ماکیاویل آن‌چنان عینی از کنش‌های قدرت‌مداران سخن می‌گوید که گویی مطالب او گزارشی از ماهیت قدرت در تمامی جوامع است. هنر ماکیاویل در آن است که قواعد فرمانروایی و فرمانبرداری را که بسیاری از سیاستمداران علی‌رغم به‌کار بستن، از طرح علنی تئوری آن احساس شرمندگی می‌کنند، به‌وضوح طرح می‌نماید و در واقع شفاف‌کننده سیر ضمیر طالبان قدرت است. او بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی آرمانخواهی سیاسی را نقد کرده و ماهیت قدرت را به‌گونه‌ای واقع‌گرایانه به بحث می‌کشد.

ماکیاویل در فصل نخست، فرمانروایی‌ها را به دو بخش تقسیم عمده می‌کند. او می‌گوید تمامی حاکمیت‌هایی که مردم تاکنون تجربه کرده‌اند، در دو شکل جمهوری یا شهریاری (سلطنتی) منحصر بوده است، اما در این کتاب در باب جمهوری‌ها هیچ سخنی نخواهم گفت. ماکیاویل حکومت سلطنتی را دو قسم می‌داند؛ یا این که دارای قدمت می‌باشد و از پدر به پسر به ارث رسیده است، یا این که نوبنیاد بوده و تازه تشکیل شده است. (که در صورت بقا آن نیز موروثی می‌شود)

او در فصل دوم می‌افزاید: حفاظت از سلطنت موروثی که مردم بدان خو گرفته‌اند، بسیار آسان‌تر از سلطنت نوبنیاد است، به شرط آن که راه و رسم نیاکان محترم شمرده شود، اما سلطنت نوبنیاد با دشواری‌های بسیاری مواجه می‌گردد، چرا که مردم به امید روزگاری بهتر فرمانروای پیشین را به زیر

□ ماکیاول بر این اعتقاد است که حفظ ثبات شهریار منتخب سالاران

بسیار دشوارتر از حفظ موقعیت شهریار منتخب مردم است.

چرا که شهریار برخاسته از سالاران، خویشتن را در حلقه کسانی محصور می‌بیند که خود را همتای وی می‌شمردند و از این رو حکومت کردن بر آنان بسیار دشوار است.

همتای وی می‌شمردند و از این رو حکومت کردن بر آنان بسیار دشوار است. اما آن کس که به یاری مردم به شهریاری دست می‌یابد، کمتر خود را با رقبای دیگر روبرو می‌بیند، چرا که خواسته‌های مردم نجیبانه‌تر از سالاران است. سالاران را شرافتمندانه و بدون آزار رساندن به دیگران توان راضی نمود و آن‌ها همواره در پی زورگویی می‌باشند، در حالی که مردم تنها در پی آن هستند که زور نشوند. شهریاری که دشمنی مردم را برانگیزد تنها خوف آن را دارد که مردم او را تنها بگذارند، در حالی که اگر دشمنی سالاران را برانگیزد، آن‌ها برای نجات خود به‌پا خیزند و سر به نافرمانی برخوانند داشت. ماکیاول بر این عقیده است که سالاران را از چند جهت می‌باید ارزیابی نمود. اگر سالاری سرنوشت خود را با سرنوشت شهریار پیوند می‌زند و اهل چپاول نیست، باید او را گرامی داشت، ولی اگر رویه دیگری را برگزید یا این که از سر ترس و بددلی به شهریار روی خوش نشان ندهد، باید او را در کارهای مختلفی به‌سوی خود جذب کرد یا با او مشورت نمود. ولی اگر غیر از این دو حال باشد و به دلیل بلندپروازی و جاه‌طلبی به شهریار اقبال نشان نمی‌دهد، باید دل نگران او بود، چرا که او در اندیشه منافع خویش است.

اما شهریاری که به یاری مردم مقام می‌یابد، کار آسانی در پیش دارد، چرا که مردم توقعی بیش از این ندارند که مورد ستم واقع نشوند. به همین دلیل اگر شهریاری برخلاف خواست مردم و تنها با پشتیبانی سالاران به حکومت رسید، می‌باید در گام نخست بکوشد تا مردم را با خویش بر سر مهر آورد. جلب محبت مردم راه‌های بسیاری دارد که در هر شرایطی روش درخور خود را می‌یابد. اما به هر صورت شهریار را از دوستی مردم‌گریزی نیست و گرنه در روزگار سختی، وی را پناهی نخواهد بود.

شهریار مردمی آن‌گاه با خطر روبرو خواهد شد که بخواهد حکومت مردمی خود را به حکومت خودکامه تبدیل کند، به‌ویژه آن که زمام حکومت را به سالاران والامقام بسپارد که در این صورت پایگاه شهریار ناامن‌تر از زمانی خواهد بود که او رأساً خودکامگی پیشه کند. چرا که اگر سررشته امور به‌دست سالاران باشد، در ایام بحران با شورش علیه او یا سرپیچی از اجرای فرمان او طومار شهریار خودکامه را در هم خواهند پیچید. شهریار می‌باید بداند که در هنگام آسودگی، همه چاکران درگاه او می‌باشند، اما چون روزگار برگردد و به ایشان نیاز افتد، جز اندکی، کسی را در خدمت خود نخواهد یافت. از این رو شهریار خردمند باید چنان روشی در پیش گیرد که مردم در همه حال به حکومت او نیازمند باشند تا به‌دلیل نیاز خود همواره به او وفادار بمانند. ماکیاول در فصل دهم کتاب شهریار می‌گوید: حمله بردن به شهریاری که بنیه دفاعی خوبی دارد و مردم نیز از وی بیزار نیستند، کار آسانی نیست و اگر در چنین حالی دشمنان بر او بتازند کاری از پیش نخواهند برد و سرافکننده باز خواهند گشت و آن‌گاه که نبرد به پایان رسد و روستاها و شهرهای ویران برجای ماند، چون آتش دفاع از شهر در دل مردم زبانه می‌کشد، برای شهریار غمی نیست و رعایا با او یکدل‌تر خواهند شد. زیرا حال که خانه‌ها و مزارع

این مقصود، روزی نخندگان و ساتوران شهر را به بهانه مشورت در امور دولتی در یک مکان گرد آورد و آن‌گاه با اشاره او سربازان همه را از دم تیغ گذراندند. ماکیاول می‌گوید: اگر در زندگانی این مرد دقت کنیم، می‌بینیم که او بی آن‌که به اقبال و شانس متوسل شود، با خطرها مقابله کرد و از نظامی‌گری به شهریاری رسید. ولی با این حال کشتار همشهریان و فریب دوستان و بی‌وفایی و سنگدلی و بی‌ایمانی را نمی‌توان هنر نامید.

ماکیاول می‌گوید: با چنین شیوه‌هایی می‌توان به قدرت پادشاهی دست یافت، اما به بزرگی نتوان رسید. بسیاری از تبهکارانی که به قدرت می‌رسند، نمی‌توانند فرمانروایی خویش را حتی در زمان صلح نگاه دارند و اگر می‌بینیم کسی مانند آگاتوکلس با آن همه خیانت و تبهکاری حکومت دیرپایی دارد، به نوع برخورد او با مردم بازمی‌گردد. چرا که او بعد از کشتار دسته‌جمعی بزرگان و اشراف دیگر به آزار و ایدای مردم نپرداخت و رعایا از دست او آسوده بودند. ولی شهریار تبهکاری که در طول حکومت خود به‌تدریج کشتار و سرکوب را انجام می‌دهد، کامیاب نخواهد شد، چرا که مردم به‌طور پیوسته از وی ستم می‌بینند و در سایه‌اش آسوده زیست نمی‌کنند.

از دیدگاه ماکیاول، شهریار می‌باید با مردم چنان رفتار نماید که هیچ پیش آمد خوب و بدی نحوه برخورد او را دگرگون نکند و مردم در هر شرایطی از او رفتار متعادلی را شاهد باشند. چه در غیر این صورت درستی پیشه کردن در هنگام سختی و بحران کاری از پیش نمی‌برد و نرمی پیشه‌کردن نیز در چنین شرایطی بیهوده می‌نماید. زیرا مردم آن را حمل بر ضعف شهریاری می‌کنند و از او سباسب‌گزار نخواهند بود.

ماکیاول در فصل نهم در باب شهریاری مردمی، نکات مهمی را گوشزد می‌کند و می‌گوید: غیر از شهریارانی که با کشتار و تبهکاری به این مقام می‌رسند، دو گونه دیگر شهریاری وجود دارد. یکی شهریاری که به دلخواه و تمایل مردم برسر کار می‌آید و دیگر شهریاری که به دلخواه سالاران نخندگان به این مقام دست می‌یابد. این دو گرایش ناهمگون در همه شهرها به چشم می‌خورد. زیرا مردم در پی آن هستند که از سروری و زورگویی سالاران رها شوند و در مقابل سالاران نیز خواهان سروری بر مردم و زورگویی به آنان می‌باشند. از این دو خواسته ناهمگون، یکی از این سه حالت در شهرها پدید می‌آید. ۱- شهریاری، ۲- آزادی، ۳- آشوب. مردم و سالاران هر یک فرصت پیدا کنند، در اختصاص شهریاری به خود تلاش می‌کنند. سالاران هر گاه ببینند که از پس مردم نمی‌توانند برآیند، یکی را از میان خویش بر کشتند تا در پناه او به خواسته‌های خویش رسند و مردم نیز هر گاه ببینند که با سالاران نمی‌توانند کنار آیند، یکی را از میان خود برگزینند تا در سایه او به آسایش دست یابند.

ماکیاول بر این اعتقاد است که حفظ ثبات شهریار منتخب سالاران بسیار دشوارتر از حفظ موقعیت شهریار منتخب مردم است. (۵) چرا که شهریار برخاسته از سالاران، خویشتن را در حلقه کسانی محصور می‌بیند که خود را



پی نوشت:

- ۱- شهريار (The Prince) اثر نیکولو ماکیاوولی Niccolò Machiavelli ترجمه داریوش آشوری (ویرایش دوم) دارای بیست و شش فصل می باشد که توسط نشر مرکز به چاپ رسیده است.
- ۲- عموماً نام ماکیاوولی را با تلفظ فرانسوی، "ماکیاول" می خوانند که در زبان فارسی کاربرد بیشتری داشته است.
- ۳- به نظر می رسد منظور ماکیاوولی از اصطلاح "تبهکار" کسانی است که در فرهنگ فارسی به آن ها شرور، راهزن و یاغی اطلاق می شود.

4. Agathocles

- ۵- باید توجه نمود که کنایه از "شهريار منتخب مردم" مترادف اصطلاح ریس جمهور که با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود، نمی باشد، بلکه به پادشاهی اطلاق می شود که مقبولیت مردمی نیز دارد. در تاریخ پانصدساله اخیر ایران شاید بتوان کریم خان زند را که خود را وکیل الرعایا می خواند، مصداق چنین واژه ای تلقی نمود.

آن ها در راه دفاع از شهريار لگدکوب دشمن شده است، پس به ناگزیر شهريار زیر بار منت ایشان است.

ماکیاول در فصل نوزدهم کتاب شهريار می گوید: اگر مردم از شهريار خود خرسند باشند، بزرگترین سلاح در دست شهريار بر ضد توطئه گران وجود دارد. چرا که توطئه گر در هراس از خشم جوشان مردم، دل آن را نخواهد داشت که دست به چنان کاری زند. در این باب شهريار "بولونیا" را می توان مثال زد که چون توطئه گران او را به قتل رسانیدند، مردم بپا خاستند و دودمان آن ها را بر باد دادند، چرا که مردم خاطره نیکی از شهريار و خاندان او داشتند. بعد از آن نیز چون کسی از خاندان شهريار بولونیا باقی نمانده بود، مردم در جستجوی پینا نمودن فرد باقیمانده ای از این خاندان، فرزند یک آهنگر در شهر فلورانس را به گمان این که از خاندان شهريار مقتول بولونیا است به فرمانروایی برگزیدند بر این اساس تا زمانی که مردم با شهريار خویش احساس همدلی می کنند، از توطئه نباید غمی به دل راه داد، اما آن گاه که مردم دشمن شهريار گشتند، از هر چیز و هر کس باید هراسید.

